**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه153– 14 /12/ 1397 زوجه بودن حقیقی یا حکمی /مطلقه رجعیه** **/کتاب العده**

**خلاصه بحث :**

استاد گرامی به بررسی دو عنوان به نام قاسم بن عروه و وثاقت او می‌پردازند.

**قاسم بن عروه؛ یک نفر یا دو نفر؟**

بحث در مورد وثاقت قاسم بن عروه بود. اولین مطلب این است که یک نفر به نام قاسم بن عروه داریم یا دو نفر. در بعضی از کتب رجالی دو عنوان قاسم بن عروه ذکر شده است. در منتهی المقال دو ترجمه به عنوان قاسم بن عروه وجود دارد، یک قاسم بن عروه به طور مفصل و یک عنوان دیگر به این صورت: **القاسم بن عروه روی عنه البرقی احمد لم. و قد یحتمل الاتّحاد.**[[1]](#footnote-1) «لم» رمز باب من لم یرو عنهم: از رجال شیخ است. اصل مطلب این است که نجاشی یک قاسم بن عروه را ذکر کرده و فرموده است: **روی عن ابی عبدالله7**[[2]](#footnote-2) و در رجال مرحوم شیخ هم در باب اصحاب الصادق7 آمده است.[[3]](#footnote-3) یک قاسم بن عروه نیز در باب من لم یرو عنهم آمده است. پس این قاسم بن عروه به مقتضای کلام شیخ طوسی از ائمه: روایت نکرده است و این‌ها دو نفر هستند.

**وجود در باب اصحاب و باب من لم یرو عنهم رجال شیخ**

یک بحث کلی مطرح است که هفتاد هشتاد نفر وجود دارند که هم در باب من لم یروی عنهم و هم در باب اصحاب ائمه: در رجال شیخ طوسی ذکر شده‌اند. راه حل‌های مختلفی برای این بحث ارائه شده است. یک راه حل که در بسیاری از کتب رجالی مطرح شده این است که این‌ها دو نفر هستند. من در مدخل رجال شیخ طوسی در دانشنامه جهان اسلام به طور اجمالی به این مشکل اشاره کرده‌ام. بحث‌هایی در ضمن آن وجود دارد که آدرس‌هایش در آن جا هست.

با دقت در باب من لم یرو عنهم رجال شیخ، منابع اصلی ترجمه‌های این باب را می‌توان به دست آورد. تقریباً چهار پنج منبع اصلی در باب من لم یرو عنهم هست. شاید در همه یا بیشتر بخش‌های حروف الفبا که به ترتیب در باب من لم یرو عن واحد من الائمه: آمده است، از این منابع نقل شده است. یکی از منابع کتابی است که مربوط به رجال مشرق زمین مانند سمرقند، کش، بخارا و شاگردان عیاشی سمرقندی است. احتمال زیاد وجود دارد که این مربوط به اصل رجال کشی باشد. منبع دیگر کتابی است که اسناد حمید بن زیاد را در بر داشته است. یک منبع مشیخه تلعکبری است که سماعات، اجازات و روایات تلعکبری را دارد. بعضی منابع کوچک دیگر هم وجود دارد. یکی از منابع این باب فهرست شیخ است. ایشان بعد از این که از منابع دیگر فارغ می‌شود به فهرست مراجعه می‌کند و از آن جا اطلاعاتی را می‌آورد. در باب من لم یرو عنهم رجال شیخ حدود 510 عنوان وارد شده است و حدود صد مورد از این عناوین از فهرست شیخ اخذ شده است و نشانه‌اش این است که دقیقاً به همین ترتیبی که در رجال شیخ هست، در فهرست شیخ هم وارد شده است.

نکته اول این است که قاسم بن عروه در باب من لم یرو عنهم نیز یکی از عناوینی است که از فهرست شیخ گرفته شده است. نکته دوم این است که اخذ قاسم بن عروه از فهرست، نشان‌گر این است که قاسم بن عروه ها دو نفر نیستند، چون غیر از فهرست مأخذ دیگری ندارد.

بعضی نکات دیگر در مورد آن مشکل کلی است که چگونه ایشان بعضی افراد را هم در باب من لم یرو عنهم و هم در باب اصحاب ائمه: ذکر کرده است. حجم اصلی اشکال در مواردی است که از فهرست شیخ اخذ شده است. آن طور که در ذهنم هست شصت نفر از آن‌ها کسانی هستند که از فهرست شیخ اخذ شده‌اند و در فهرست شیخ به روایت آنان از معصومان: اشاره نشده است.

با ضمیمه کردن این مقدمات به نظر می‌رسد که شیخ طوسی در هنگام تألیف رجال به فهرست مراجعه کرده است و عناوینی را که در فهرست بوده و تصریح به روایت از ائمه: در آن نبوده است و طبقه‌اش هم برای ایشان روشن نبوده است تا مراجعه کند و متوجه شود که از اصحاب ائمه: است، در باب من لم یرو عنهم آورده است. بعضی افراد مانند زراره، محمد بن مسلم و ابوبصیر گر چه در فهرست شیخ هم اسمشان آمده باشد و هیچ تصریحی هم به روایت آنان از ائمه: وجود نداشته باشد، حالشان مشخص است و هر کس که مقداری با رجال آشنا باشد می‌داند زراره از اصحاب الصادقین8است. مواردی غیر از این را که طبقه‌شان آن قدر روشن نبوده است، ایشان تصور کرده است که از ائمه8روایت ندارند.

مرحوم شیخ زمانی که باب اصحاب الائمه: کتاب رجال را می‌نوشته است به منابع دقیق‌تری مراجعه و بیشتر استقصا کرده است، به خصوص رجال ابن عقده. رجال ابن عقده در مورد اصحاب الصادق: بوده است که به تعبیر شیخ طوسی در مقدمه رجال: **انه قد بلغ الغایة فی ذلک.**[[4]](#footnote-4) ولی موقعی که فهرست را می‌نوشته به رجال ابن عقده و مانند آن مراجعه نمی‌کرده است، بلکه به کتب فهرست قبلی مراجعه می‌کرده است، اگر در آن‌ها به روایت آن راوی از امام7 اشاره شده بوده، آن را می‌آورده و خودش مراجعه نمی‌کرده است. به همین علت شیخ طوسی متوجه این نکته نشده است که این راوی از اصحاب ائمه: نیز است و حتی در کتاب خودش هم او را ذکر کرده است.

هم‌چنین چون رجال شیخ طوسی فهرست کامل ندارد، زمینه این فراهم شده است که مرحوم شیخ متوجه نشود که قبلاً همین راوی ذکر شده است. یک فهرست فی الجمله دارد، یعنی به ترتیب حروف الفبا فهرست شده است، ولی فقط حرف اول رعایت شده و در سایر حروف رعایت نشده است. فرض کنید نزدیک سه هزار نفر در اصحاب الصادق7 ذکر شده است. اگر مرحوم شیخ بخواهد متوجه شود که این قاسم بن عروه را در آن سه هزار نفر اصحاب الصادق7 هم آورده است، باید احاطه و حفظ فوق العاده بر همه مطالب کتابش داشته باشد، اما شیخ یک حافظ عجیب و غریب نبوده است.

بنابراین به نظر من در مواردی که هم در باب من لم یرو عنهم و هم در باب اصحاب الائمه: آمده است، مرحوم شیخ اشتباه کرده است. ولی ما باید برای اشتباه شیخ یک وجه منطقی درست کنیم و توضیحاتی که دارم می‌دهم در مورد این است که اشتباه شیخ را طبیعی بدانیم. پس قاسم بن عروه در باب من لم یرو عنهم

رجال شیخ، از فهرست گرفته شده است. اتفاقاً در باب قاف پنج عنوان وجود دارد که از فهرست گرفته شده است و سه تا از آن‌ها همین مشکل را دارد.[[5]](#footnote-5) [[6]](#footnote-6)

در مورد قاسم بن عروه نکته دیگری هم وجود دارد که این اشتباه را تشدید کرده است. مرحوم شیخ وقتی که به فهرست مراجعه کرده تصور کرده است که این قاسم بن عروه جزء مشایخ احمد بن ابی عبدالله است و تعبیر **روی عنه البرقی أحمد**[[7]](#footnote-7) آورده است، در حالی که در فهرست، برقی از پدرش و پدرش از قاسم بن عروه نقل می‌کند. طبیعی است که مشایخ احمد برقی از اصحاب ائمه و به خصوص امام صادق: نباشند، ولی مشایخ محمد بن خالد برقی این طور نیستند. محمد بن خالد برقی گاهی از اصحاب الصادق7 هم روایت می‌کند.

**وثاقت قاسم بن عروه**

پس قاسم بن عروه یک نفر بیشتر نیست. آیا این یک نفر ثقه است یا نیست؟ ریزه‌کاری‌هایی وجود دارد و در بعضی کتب رجال اشتباهاتی رخ داده است که وارد آن‌ها نمی‌شوم، مگر بعضی موارد که در بحث وثاقت تأثیر دارد. برای اثبات وثاقت قاسم بن عروه استدلالاتی شده است که مرحوم آقای خویی این استدلالات را ذکر کرده و جواب داده است.

استدلال اول این است: **ما ذکره ابن داود من القسم الأول من أن الکشی ذکر أنه ممدوح.**[[8]](#footnote-8) کشی او را ممدوح دانسته است. آقای خویی قبلاً این مطلب را ذکر کرده است که عبارتی که ابن داود آورده و او را ممدوح تلقی کرده است، هیچ قرینه‌ای در رجال کشی ندارد. ابن داود می‌فرماید**: القاسم بن عروة أبو محمد مولی أبی أیوب الخوزی البغدادی، و بها مات (ق).** قاف یعنی از اصحاب الصادق7 است. یا اشاره به این است که در اصحاب الصادق7 رجال شیخ وارد شده است یا این که نجاشی در رجالش تصریح کرده است که روی عن ابی عبدالله7. بعد می‌فرماید: **(کش)** که رمز کشی است، **کان وزیر أبی جعفر المنصور ممدوح.**[[9]](#footnote-9) این عبارت هم اشتباه است. عبارت **کان وزیر أبی جعفر المنصور** در رجال کشی وصف ابی ایوب است، نه قاسم بن عروه: **القاسم بن عروه مولی ابی ایوب الخوزی وزیر ابی جعفر المنصور.**[[10]](#footnote-10) در رجال شیخ تصریح شده است که **کان أبو أیوب من موالی المنصور،** اما این جا تعبیر وزیر آمده است. آقای خویی می‌فرماید که از رجال کشی هیچ مدحی درنمی‌آید. وزیر بودن، اگر درست هم باشد که نیست، به ذم اشبه است تا مدح. آقای خویی این را ندارد، ولی رجالی‌های دیگر به این تصریح کرده‌اند.

ایشان در ادامه می‌فرماید: **إلا أن یکون روایة الفضل بن شاذان نوع مدح له عنده، و فیه منع ظاهر.** البته مرحوم وحید بهبهانی در تعلیقه این طور دارد:[[11]](#footnote-11) **و مضی فی الفضل بن شاذان عدّه فی جملة من روی عنه**

**علی وجه یشیر إلی کونه من أصحابنا المعروفین، بل و نباهته أیضا.**[[12]](#footnote-12) در ترجمه فضل بن شاذان عده‌ای از افراد به عنوان کسانی که فضل بن شاذان از آنان روایت کرده است ذکر شده‌اند: **و الفضل بن شاذان رحمه الله کان یروی عن جماعة منهم: محمد بن أبی عمیر و صفوان بن یحیی و الحسن بن محبوب و الحسن بن علی بن فضال و محمد بن إسماعیل بن بزیع و محمد بن الحسن الواسطی و محمد بن سنان و إسماعیل بن سهل و عن أبیه شاذان بن الخلیل و أبی داود المسترق و عمار بن المبارک و عثمان بن عیسی و فضالة بن أیوب و علی بن الحکم و إبراهیم بن عاصم و أبی هاشم داود بن القاسم الجعفری و القاسم بن عروة و ابن أبی نجران.**[[13]](#footnote-13) نمی‌دانم چگونه از این عبارت، **کونه من أصحابنا المعروفین، بل و نباهته أیضا** استفاده می‌شود. آیا قرار گرفتن در کنار بزرگان نشان‌گر این است که خودش بزرگ است؟

**ممدوح بودن**

اصلاً از لحاظ کبروی بحث ممدوح یک مشکل دارد. احادیث را به چهار قسم تقسیم کرده‌اند: صحیح، حسن، موثّق و ضعیف. در مورد حسن تعبیر کرده‌اند: امامی ممدوح مدحاً معتد به که به درجه وثاقت نرسد. یک مشکل اساسی این جا وجود دارد، هم از حیث کبری و هم از حیث تطبیق. از لحاظ کبروی آیا ما دلیلی بر اعتبار حجیت روایت شخصی که توثیق نشده ولی مدح شده است داریم؟ آقای خویی فرموده است که سیره عقلا بر قبول خبر حسن است. نمی‌دانم یعنی چه. آیا یعنی عقلا وثاقت را معتبر نمی‌دانند و همین که شخص مدح شده باشد را کافی می‌دانند؟

در کلام مرحوم علامه بحرالعلوم مطلبی هست که مرحوم حاجی نوری در فایده نهم خاتمه مستدرک آورده است. مرحوم علامه بحرالعلوم می‌فرماید که کسانی که به عنوان حسن شناخته می‌شوند، وثاقت دارند ولی وثاقتشان با توثیق اثبات نشده است، بلکه با حسن ظاهر اثبات شده است. بنابراین قبول روایت حسن منافات با این ندارد که در قبول خبر وثاقت را معتبر بدانیم. ولی واقعیت این است که آن چه خارجاً به عنوان حسن در کلمات اصحاب هست این گونه نیست. از خیلی از مدح‌هایی که ذکر شده است اصلاً حسن ظاهر درنمی‌آید. این که روایت حسن معتبر است، یا خودش بما هو هو معتبر است یا به صحیحه ارجاع داده می‌شود و در واقع حسن و صحیح هر دو امامی ثقه هستند، ولی یکی امامی ثقه‌ای است که وثاقتش از توثیق استفاده شده است و دیگری امامی‌ای است که وثاقتش از غیر توثیق استفاده شده است، مشکل است و واقعاً ابهام دارد. آقایانی که حسن بودن را به صحیح بازگشت می‌دهند و می‌گویند مدح باید اماره بر وثاقت باشد، بحثی در موردشان نیست و حسن ظاهر باید باشد تا بتوانیم از آن توثیق استفاده کنیم. ولی آن‌هایی که یک عنوان مستقل قائل هستند و می‌گویند که مدح باید مدح معتد به و مربوط به امور حدیثی باشد، حد معتد به چه قدر است؟ باید اندازه تعیین شود. به همین علت گاهی می‌گویند مدح است ولی معتد به نیست. اگر طرف فقیه باشد، مدح به امر حدیثی بر می‌گردد یا خیر. مربوط بودن هم مقول به تشکیک است.

**تعبیر حسن**

اصل تعبیر حسن از اهل تسنن وارد شده است. این تقسیم‌بندی چهارگانه‌ای که ما داریم از تقسیم‌بندی سه‌گانه صحیح، حسن و ضعیف در میان عامه گرفته شده است. آن‌ها موثّق ندارند. علّامه به تبع استادش

ظاهراً سید احمد بن طاووس این تقسیم‌بندی چهارگانه را دارد. در بین خود عامه هم همان مشکلات وجود دارد که چه چیزی را حسن بدانیم و چه چیزی را صحیح بدانیم. اصل داستان این است که برخی روایات هست که از آن نمی‌توانند بگذرند و نیز نمی‌توانند آن‌ها را بر اساس قواعدی که دارند تصحیح کنند، بنابراین چیزی به نام حسن درآورده‌اند. ابهامات کبروی و تطبیقی در مفهوم حسن وجود دارد.

به همین سبب ما در برنامه درایة النور مطلقاً تعبیر حسن را به کار نبردیم. اگر حسن ظاهر احراز می‌شد، آن را داخل در صحیح قرار می‌دادیم و فوقش می‌گفتیم امامی ثقه علی التحقیق. با تعبیر علی التحقیق روشن می‌کردیم که این‌ها توثیق ندارند و توثیقشان با امارات دیگر استفاده شده است. من یادم نمی‌آید که حاج آقا در جایی در مورد یک راوی گفته باشند که حسن است. به طور کلی در درایة النور اظهار نظرهای روات را نوشتم، ولی بر اساس مبانی حاج آقا. بنابراین نظراتی را که در این برنامه هست به حاج آقا نمی‌توان نسبت داد، چون کار من است، ولی از روی مبانی ایشان است. مثلاً ما اکثار روایت اجلا را که حاج آقا قبول دارند در آن اعمال کردیم و روایت ابن ابی عمیر، صفوان و بزنطی را دلیل وثاقت مروی عنه عنوان کردیم. این توثیقات بر اساس مبانی ایشان است. اما ممکن است ایشان آن مبنای کلی را در یک مورد اصلاً تطبیق نکرده باشند. پس در مورد حسن این مشکلات وجود دارد و همین باعث شده است که ما رفع ید کنیم. البته در برنامه‌های اخیری که داریم یک قسمت در مورد اظهار نظر کاربران وجود دارد که در آن حسن هم گنجانده شده است که اگر کسی پسندید آن را اضافه کند.

بحث در روایات عامه در خصوص مباحث اعتقادی و اختلاف برانگیز نیست. خیلی از فتواهای فقهایشان بر پایه این احادیث بوده است. بعضی از سنی‌ها مثل حنفی‌ها اصحاب الرأی هستند و خیلی به روایت اعتنا ندارند. برای آن‌ها اصلاً رجال آن چنان مهم نبوده است. آن‌هایی که به روایت توجه داشته‌اند نیازمند این بوده‌اند که روایت معتبری باشد. محور اصلی فتواهای اصحاب الحدیث روایت‌هایی است که معتبر می‌دانند و معمولاً هم سخت‌گیر نیستند. می‌گویند ابوحنیفه گفته بوده است که من بیشتر از پنجاه روایت صحیح سراغ ندارم. شبیه این تعبیر از او نقل شده است که **لو کان رسول الله حیّا لاخذ بکثیر من رأیی**. اگر پیغمبر اکرم9 هم بود حرف‌های من را قبول می‌کرد. آن‌ها خیلی مشکل ندارند که روایت کم باشد، ولی آن‌هایی که محور فتواهایشان روایت است، باید روایت‌های دست پر کنی داشته باشند که بتوانند فقه را با آن بچرخانند. البته تقریباً همه اهل تسنن الا ظاهریه به قیاس و اجتهاد معتقد هستند، ولی بحث در مورد حجم استفاده از قیاس و اجتهاد است. امثال ابو حنیفه و اصحاب رأی فقاهتشان بر اساس رأی، استنباط و اجتهاد به اصطلاح خودشان است، ولی مالکیه و شافعیه این گونه نیستند و محور اصلی فتواهایشان روایات است و هر جا کم بیاورند با اجتهاد و قیاس آن را تکمیل می‌کنند.

بحث انجبار در بین آن‌ها مطرح نیست. البته شاید انجبار دارند، ولی با این اسم ندارند. در کتاب تشیید المطاعن یک مطلب در مورد لیلة الرغائب دیدم. در مورد لیله الرغائب در کتاب‌های اهل تسنن معرکه آراست که روایتش درست است یا نیست. محدثین آن‌ها به خصوص خیلی در مورد این که روایت‌هایش مجعول است و بدعت است مطالبی مطرح می‌کنند. در ذیل همین صلاة لیلة الرغائب بعضی می‌گویند بدعت به احکام خمسه تقسیم می‌شود. بعضی بدعت‌ها واجب است، بعضی مستحب، برخی مباح، بعضی مکروه و بعضی حرام. بعد می‌گویند لیلة الرغائب جزء بدعت مذمومه یا قبیحه است، بلکه چه بسا بدعت محرّم بدانند و بعضی جاها تعبیر می‌کنند که یأثم فاعلها. اما صلاة تراویح جزء بدعت ممدوحه است. این را صاحب تشیید المطاعن آورده است و می‌گوید چه فرقی بین صلاة تراویح و صلاة لیلة الرغائب هست. تنها فرقش این است که آن را عمر

جعل کرده است و این را کسی دیگر جعل کرده است. در واقع صلاة تراویح منجبر است به این که جاعلش عمر است. خودشان می‌گویند متعتان محللتان علی اهل رسول الله ولی چون انا احرمهما، دیگر تمام شد. در بسیاری از مطالب اسم انجبار را نمی‌آورند، ولی فوق انجبار را قائل هستند. صاحب تشدید المطاعن می‌گوید که اگر کسی صلاة تراویح را انکار کند تا حد وجوب قتلش هم پیش می‌روند. چون جاعل آن عمر است بدعت جمیله است. شخص‌پرستی در ضابطه‌های فقاهت عامه خیلی دخالت دارد. بعضی جاها اسمش را هم می‌آورند. بعضی برای انجبار ضعف سند صلاة لیلة الرغائب استدلال کرده‌اند که سلاطین این نماز را می‌خوانند و سلاطین اولوالامر هستند و کارشان که خراب نیست. ولی ما به عمل قدما و فقهایی که بسیار باتقوا بودند منجبر می‌دانیم.

**فرق گذاشتن بین معصوم و غیر معصوم**

جمله‌ای از آقای بهجت در یک کتاب نقل شده بود که خیلی از آن خوشم آمد. تعبیر ایشان این است که لبّ و خلاصه معرفت دینی این است که معصوم7 را در جایگاه غیرمعصوم قرار ندهیم و غیر معصوم را در جایگاه معصوم7 قرار ندهیم. یکی از مشکلاتی که جامعه‌های اسلامی با آن مواجه بودند این بود که عملاً برای سلاطین عصمت قائل بودند. اسمش را نمی‌آوردند که این‌ها معصوم هستند، ولی در واقع سلاطین را معصوم تلقی می‌کردند. این مشکل در جامعه خودمان هم هست. بعد آقای بهجت می‌فرماید که اگر دیدی یک نفر هزار حرفش راست بود، روی حرف هزار و یکم ان قلت و قلت کن. نگو چون هزار حرفش راست بوده است، حرف هزار و یکمی هم حتماً راست است. این که معصوم نیست. بحث درست بودن است نه راست بودن. بحث وثاقت و عدم وثاقت نیست.

مرحوم آقا سیدمحمدحسین تهرانی در کتاب روح مجرد می‌فرماید که با سیدهاشم حداد مشهد رفتیم. سیدهاشم حداد هفت دور گرد حرم امام رضا7 چرخید. من بعد از آن هفت دور می‌چرخم، چون سیدهاشم حداد ولی الله است و قولش حجت است. نشاندن غیرمعصوم جای معصوم یعنی این. بعد حرف‌های عجیب و غریبی از سیدهاشم نقل می‌کند که به حسب ظاهر زننده است، اما به عنوان افتخارات سیدهاشم حداد نقل می‌کند. از قول سید هاشم حداد نقل می‌کند که ما در همدان به قبرستانی که قبر مرحوم بهاری آن جا هست رفتیم. من شنیده بودم مرحوم آقا شیخ جواد انصاری به این قبرستان می‌آمده است. لابد می‌گویند می‌آمده است که از نفس مرحوم بهاری استفاده کند. نه، احساس کردم مرحوم بهاری چنین جایگاهی نداشته است که آقا شیخ جواد انصاری بخواهد از نفس او استفاده کند. او چون می‌دانسته است که چندین سال بعد از فوتش قرار است من این جا بیایم، برای استفاده از انفاس قدسیه من این جا آمده است. این حرف‌هایی را که مضحکه است به عنوان افتخارات از سیدهاشم نقل می‌کند. وقتی کسی غیر معصوم را جای معصوم نشاند، هر چه بیشتر چرند بگوید مقامش بالاتر می‌رود. ممکن است کسی مثل آقا سیدهاشم حداد از جنبه‌هایی خیلی ممتاز باشد. تفکیک کنید. آقا سیدمحمدحسین تهرانی ممکن است از یک حیث خیلی ممتاز باشد و ارزش دارد، ولی نباید یک شخصیت را مطلق کنیم که هیچ انتقادی نسبت به او مطرح نشود. از آن طرف نیز اشتباه است که مدحش را هم قبول نکنیم. این اشتباه صفر یا صدی است. در نگاه بعضی یا افراد در اعلی علیین هستند یا اسفل السافلین و این وسط‌ها جای انسان نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. منتهی المقال في أحوال الرجال، محمد بن اسماعيل مازندرانى حائرى، ج5، ص227. القاسم بن عروة: روى عنه البرقي أحمد، لم. و قد يحتمل الاتّحاد. [↑](#footnote-ref-1)
2. رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ص314. القاسم بن عروة أبو محمد مولى أبي أيوب الخوزي بغدادي و بها مات. روى عن أبي عبد الله7. له كتاب أخبرنا أبو عبد الله بن شاذان قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى قال: حدثنا أبي و سعد و الحميري قالوا: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن النضر عن القاسم و أخبرنا الحسين بن عبيد الله و أحمد بن عبدون عن علي بن حبشي عن حميد عن عبيد الله بن أحمد بن نهيك عن القاسم. [↑](#footnote-ref-2)
3. رجال الطوسی، شیخ طوسی، ص273. القاسم بن عروة مولى أبي أيوب المكي و كان أبو أيوب من موالي المنصور له كتاب. [↑](#footnote-ref-3)
4. رجال الطوسی، شیخ طوسی، ص20. و لم أجد لأصحابنا كتابا جامعا في هذا المعنى إلا مختصرات قد ذكر كل إنسان طرفا منها، إلا ما ذكره ابن عقدة من رجال الصادق7، فإنه قد بلغ الغاية في ذلك، و لم يذكر رجال باقي الأئمة:. و أنا أذكر ما ذكره و أورد من بعد ذلك من لم يورده. [↑](#footnote-ref-4)
5. پاسخ سؤال: ممکن است در باره آن موارد نادر توجیهات موردی پیدا کنیم که چگونه اشتباه رخ داده است، ولی هفتاد مورد اشتباه خیلی سهمگین است. [↑](#footnote-ref-5)
6. پاسخ سؤال: در این که این جا اشتباه است تردیدی نیست، زیرا بیشتر آن موارد بدون تردید متحد هستند. اصلاً احتمال تعدد نمیرود. [↑](#footnote-ref-6)
7. رجال الطوسی، شیخ طوسی، ج، ص436. القاسم بن عروة روى عنه البرقي أحمد. [↑](#footnote-ref-7)
8. معجم رجال الحدیث، السید أبوالقاسم الخوئی، ج14، ص28. و قد استدل عليه بوجوه: الأول: ما ذكره ابن داود (1192) من القسم الأول من أن الكشي ذكر أنه ممدوح و الجواب عنه ما عرفت. [↑](#footnote-ref-8)
9. معجم رجال الحدیث، السید أبوالقاسم الخوئی، ج14، ص27. قال ابن داود (1192) من القسم الأول: القاسم بن عروة أبو محمد مولى أبي أيوب الخوزي البغدادي، و بها مات (ق) (كش) كان وزير أبي جعفر المنصور ممدوح (انتهى). أقول: لا يظهر له أي مدح من الكشي إلا أن يكون رواية الفضل بن شاذان نوع مدح له عنده، و فيه منع ظاهر، و أما ما نسبه إلى الكشي من أن القاسم كان وزير أبي جعفر المنصور فهو سهو جزما. [↑](#footnote-ref-9)
10. اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص372. فِي الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ مَوْلَى أَبِي أَيُّوبَ الْخُوزِيِّ وَزِيرِ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ. [↑](#footnote-ref-10)
11. من از منتهی المقال که تعلیقه ایشان را هم آورده است نقل میکنم. [↑](#footnote-ref-11)
12. منتهی المقال في أحوال الرجال، محمد بن اسماعيل مازندرانى حائرى، ج5، ص225. و مضى في الفضل بن شاذان عدّه في جملة من روى عنه على وجه يشير إلى كونه من أصحابنا المعروفين، بل و نباهته أيضا. [↑](#footnote-ref-12)
13. اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص543. و الفضل بن شاذان رحمه الله كان يروي عن جماعة منهم: محمد بن أبي عمير و صفوان بن يحيى و الحسن بن محبوب و الحسن بن علي بن فضال و محمد بن إسماعيل بن بزيع و محمد بن الحسن الواسطي و محمد بن سنان و إسماعيل بن سهل و عن أبيه شاذان بن الخليل و أبي داود المسترق و عمار بن المبارك و عثمان بن عيسى و فضالة بن أيوب و علی بن الحكم و إبراهيم بن عاصم و أبي هاشم داود بن القاسم الجعفري و القاسم بن عروة و ابن أبي نجران. [↑](#footnote-ref-13)